



پیغام عشق

قسمت پانصد و هفتم






با سلام و درود خدمت آقای شهبازی عزیز و یاران و همراهان گنج حضور 

طاهره هستم از تهران

ابیات انتخابی از دفتر اول ۳۳۸۴-۳۳۸۵

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۸۴


بس کسان که ایشان عبادت‌ها کنند 

دل به رضوان و ثواب آن نهند 

خیلی از ما انسان‌ها عبادت می‌کنیم و طاعت به جای می‌آوریم؛ و به خودمان سختی و مشقت می‌دهیم و از خدا انتظار داریم هرچه زودتر به ما پاداش دهد. درحالی‌که داریم بادم پوک می‌کاریم و کار بی‌هوده انجام می‌دهیم. زهی خیال باطل.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۳۳۸۵

خود؛ حقیقت معصیت باشد خفی 

آن گدر باشد که پندارد صفی 


ولی طاعتی که از روی ریا باشد و تنها به خاطر پاداش انجام گیرد، درحقیقت گناه نهان است. و بسیاری از چیزها را تو نورانی می‌بینی درحالی‌که تیره و تار است. ما با من‌ذهنی خودمان چیزهای گذرا و اقل را خوب می‌بینیم ولی چیزهای خوب و حقیقی را بد می‌بینیم، چون که بر چشمان ما پرده، آن هم پرده‌ی بدبینی و پر از مرض و غرض است.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۹۷


گفتم: ای دل آینه‌ی گلی بجو 



رَوَ به دریا؛ کار بر ناید به جُو 

در این جا حضرت مولانا خطاب به قلب شریف خود چنین می فرماید: ای دل؛ آینه‌ای کَلّی جست و جو کن و برو به سوی دریا که از جوی کاری ساخته نیست. آینه‌ی کَلّی، همان انسان کامل و ولی فاضلی است که مظهر جمیع صفات و اسماء حضرت حق تعالی است. این ولی کامل، بسان دریای ژرف و پهناور است؛ از آن رو که حاوی اسرار و حقایق ربانی است. و سایر مشایخ و رهبران، در حکم نه‌رهای هستند که به آب دریا وابسته‌اند. پس خودشناسی هرگز در خلأ و انزوا به دست نمی آید، بلکه در تعامل با دیگران حاصل می گردد. زیرا در هر تعاملی داد و گرفتی هست و از این رهگذر، آدمی به ضعف و قوت خویش آگاه می شود. آینه‌ی کَلّی استعارتاً به انسان‌های رشد یافته و به کمال رسیده اشارت دارد. هر فرد برای خودشناسی نیازمند به داشتن الگوهای مناسب است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۹۸

زین طلب بنده به کوی تو رسید 

درد، مریم را به خرمابن کشید

با درد طلب است که بنده به کوی و آستان تو می رسد. چنان که مثلاً درد زایمان، حضرت مریم (ع) را به سوی درخت خرما کشید و بُرد.

خداوند در سوره مریم آیه (۲۳) می فرماید:

قرآن کریم، سوره مریم (۱۹)، آیه ۲۳

« فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا.»


«آن گاه که او را درد زاییدن در گرفت؛ زیر شاخ خرمابنی رفت و از شدت اندوه با خود همی گفت: ای کاش زین پیش مُردمی و فراموش شدمی به تمام.»



(درد طلب مرا به کوی آن یار الهی کشید و مآلاً خود را در آینه‌ی وجود او دیدم.)

خرمابُن: درخت خرما


مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۹۷۹

در طلب زن دائماً تو هر دو دست 

که طلب در راه، نیکو رهبر است 

در طلب همواره با دو دست تلاش کن. یعنی در راهِ مطلوب با تمام وجود سعی کن؛ زیرا طلب در سلوک، راهنمای خوبی است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۹۸۰


لنگ و لوک و خفته شکل و بی‌ادب 


سوی او می‌غیژ و او را می‌طلب 

تو در هر حالی که هستی یعنی چه لنگ و چه ناتوان و چه خمیده و فاقد ادب؛ خلاصه در هر حال و شکلی که هستی خود را به‌سوی او بکشان و خدا را طلب کن. یعنی در هر وضعیتی که هستی روی خود را به‌سوی خداوند بگن و خداوند فقط ما را از این کار منع نکرده است.


مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۱۱۹۸ - ۱۱۹۷

ای دهنده‌ی قوت و تمکین و ثبات 

خلق را زین بی‌ثباتی ده نجات 

اندر آن کاری که ثابت بودنی ست 



قایمی ده که نفس را مُنثی ست 

 آمین

مُنثی: خمیده، دوتا، به معنی سست کار و درمانده.

باسپاس فراوان



طاهره از تهران



افسرده و غمگین

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۵۰۰، برنامه ۸۸۵

چه افسردی در آن گوشه؟ چرا تو هم نمی‌گردی؟

مگر تو فکرِ منحوسی که جز بر غم نمی‌گردی؟

چرا افسرده و غمگین شدم؟ چون در گوشه‌ای از ذهنم، به وسیله یک فکر زندانی شدم. چالشی از طرف زندگی اومد، برای تمرین هرچه بیشتر تسلیم و فضاگشایی اما ذهنم فرمان داد که بترس و نگرانی و افکار غمگین را شروع کن. براساس شرطی‌شدگی‌ها شروع کن به تندتند فکر کردن تا راه‌حل پیدا کنی. گردیدن بر حول محور این لحظه فراموش شد و من به‌عنوان هشیاری تبدیل شدم به یک فکر، یک فکر نحس و شوم. فکری از جنس غم و غصه. دیگه هشیاری در لحظه حال نیست، در ذهن من دار گیر افتاده، در گذشته و آینده به سر می‌بره. عهد و پیمان را که با خدا بسته بود فراموش می‌کنه و درد کشیدن شروع می‌شه. تبدیل می‌شوم به موش کوری که فقط شب‌ها جرأت بیرون اومدن از لانه‌اش را داره. موش کور در تاریکی آشپزخانه ذهن از این فکر من‌دار به اون فکر من‌دار سر می‌زنه و برای بزرگ کردن خودش دنبال غذاهای درد و رنج و غم و غصه می‌گرده.

حضرت مولانا راه‌حل را نشان می‌ده. از جنس موسی عمران بودن، یعنی تسلیم و فضاگشایی. بله گفتن به حکم خدا که به وسیله اتفاق این لحظه خودش را نشان می‌ده. نه از خاندان فرعون شدن، فضا بندی کردن و به ذهن رفتن. می‌گه می‌تونی عیسی خوش‌دم بشی، یعنی بیا همین الان به لحظه حال و از قدرت و اختیارات برای تسلیم شدن به حکم خداوند استفاده کن و بگو ببینم بعد این همه سال برنامه گنج حضور را گوش دادن، چند مرده حلاجی؟ کارگر بی‌مزد من ذهنی هستی و داری برای شیطان کار می‌کنی یا انسان خوش‌دمی که همچون عیسی، دم زنده‌کننده داری؟ منم تصمیم گرفتم که به دنبال اون چالش، مدتی خیلی جدی به فکرهام نگاه کنم و بالاخره با خودم تصمیم گرفتم که، یک



بار خیلی جدی بگم که من این فکرها نیستم. من این هیجانان منفی، ناشی از فکرهای هم‌هویت‌شدگی‌ها نیستم. می‌خواهم سلطانی باشم که همین لحظه از قدرت و اختیارش می‌تونه استفاده کنه و آرامش و شادی بی‌سبب را تجربه کنه، چراکه لیاقتش را دارم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۰۰

چرا چون حلقه بر دَرها برای بانگ و آوازی

چرا در حلقه مردان دَمی محرم نمی‌گردی؟

چگونه بسته بگشاید، چو دشمن دارِ مفتاحی؟

چگونه خسته به‌گردد، چو بر مرهم نمی‌گردی؟

نمی‌خواهم حلقه روی دری باشم که با فکرهام هر لحظه در خونه خدا را بزنم. این راه نامردی را خیلی امتحان کردم. خدا در را باز نخواهد کرد. قفل نباش، کلید باش. من ذهنی که خودم درست کردم، در بسته است که کلید اون فقط با تسلیم به اتفاق این لحظه و پذیرش، باز می‌شه. دوا شاید تلخ باشه اما مرهم حضوره، مرهم دردهای این لحظه است. نه به خدا زنده شدی و نه دست از این من‌ذهنی برمی‌داری، تا کی باید این بالاتکلیفی را ادامه داد؟ وقتی حضرت مولانا می‌گه: ای انسان تو به‌عنوان هشیاری سرچشمه همه‌چیز هستی، چرا تسلیم و پذیرش را انتخاب نکنم؟ که از جنس ابلیس ملعون بشوم؟!

درسته که هنوز راه درازی در پیش داری و کعبه نشدی ولی لااقل می‌توانی که فکرهات را جدی نگیری. می‌توانم که از قدرت و اختیارم استفاده کنم. هم‌هویت‌شدگی‌های عاریه‌ست و موقتی، امروز می‌آن و فردا می‌رن، چرا باید اون‌ها را سفت بچسبیم که این قدر درد بکشیم؟ تا وقتی از این ترس‌ها و نگرانی‌ها عبور نکنیم بالا نخواهیم رفت و درجا خواهیم



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت شماره ۳۲۰۳

تَا نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي تُو رَا

وارهاند زین و گوید: برتر آ

پروردگارا: این در را، این قفل را خودت باز کن.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات شماره ۲۳۸۵ تا ۲۳۸۷

گفت پیغمبر که: بر رزق ای فتا


در فرو بسته‌ست و بر در قفل‌ها

جنبش و آمد شد ما و اکتساب

هست مفتاحی بر آن قفل و حجاب

بی کلید، این در گشادن راه نیست

بی طلب، نان سنتِ الله نیست

با تشکر فریده از هلند 



با سلام خدمت جناب مولانا، آقای شهبازی و همه دوستانی که راهنمای من هستند.

ابیاتی از مثنوی برگرفته از برنامه ۸۷۷ گنج حضور

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۹۲

بر لب جو بوده دیواری بلند

بر سر دیوار، تشنه دردمند

ما وقتی وارد این جهان می‌شویم آب روان زندگی و حضور زیر پای ما جاری است ولی با جمع کردن همانیدگی‌ها از زندگی و حضور دور می‌شویم. دیواری از همانیدگی‌ها ساخته و هرچه دیوار بلند و بزرگ باشد به همان اندازه هم ما را با خود بالا می‌برد و دست ما از آب زندگی دور می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۹۳

مانعش از آب، آن دیوار بود

از پی آب، او چو ماهی زار بود

با بالا بردن دیوار همانیدگی‌ها از آب زندگی دور می‌شویم و درد می‌کشیم همان طور که اگر ماهی از دریا به خشکی برود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۹۴

ناگهان انداخت او خشتی در آب

بانگ آب آمد به گوشش چون خطاب

وقتی ما یکی از این آجرها را که ما فکر می‌کردیم خوشی و زندگی را از او می‌گیریم از خود جدا کنیم و در آب زندگی که زیر این دیوار جاری است بیندازیم، مثل اشخاص، باورها، عقیده‌ها، اشیاء، ملامت خود یا دیگران یا حتی غبطه



خوردنی را که مرکز گذاشته‌ایم و توجه خود را به آن داده بودیم بیندازیم؛ صدایی از طرف زندگی می‌شنویم که ما را کمی بیدار می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۹۵

چون خطابِ یارِ شیرینِ لذیذ

مست کرد آن بانگِ آبش چون نبیذ

با انداختن همانیدگی‌ها در آب زندگی صدایی از آب زندگی بلند می‌شود که ما را مست خود می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۹۶

از صفای بانگِ آب، آن مُمتَحَن

گشت خشت‌انداز از آنجا خشت‌گن

هر چقدر همانیدگی و آجرها را جدا کنیم و در آب زندگی بیندازیم همان اندازه فضا باز می‌شود. شادی بی‌سبب و زندگی وارد ما می‌شود، مثلاً بخشیدن کسی باعث انداختن درد و کینه، خشم، حسادت، مقایسه و از این قبیل دردها می‌شود و جای همه این دردها را شادی بی‌سببی که مستقیم از طرف زندگی می‌آید پر می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۹۷

آب می‌زد بانگ، یعنی: هی تو را

فایده چه زین زدن خشتی مرا؟

فایده کندن این آجرهای همانیدگی که جمع کردیم و خود را از زندگی دور کرده‌ایم و درد می‌کشیم و از جنس زندگی که شادی بی‌سبب است دور شده‌ایم چیست؟ و این سؤالی است که خود سؤال را پاک می‌کند.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۹۸

تشنه گفت: آبا مرا دو فایده است

من ازین صنعت ندارم هیچ دست

کسی که تشنه آب زندگانی و شادی بی سبب است می گوید: من با فهمیدن این فن و صنعت دیگر از انداختن همانیدگی‌ها دست برنخواهم داشت. زیرا مشاهده کردم هر درد و همانیدگی‌ای را که انداختم آب زندگی با خود برد و جای آن را شادی بی سبب داد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۹۹

فایده اول سَماعِ بانگِ آب

کو بُودِ مر تشنگان را چون رباب

شادی بی سببی که ۲۴ ساعته شبانه‌روز ما را در رقص زندگی همراهی می کند، فایده شنیدن صدایی است که از انداختن همانیدگی در آب زندگی می شنویم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۰

بانگِ او چون بانگِ اسرافیل شد

مُرده را زین زندگی تحویل شد

وقتی همانیدگی و آجری را از مرکز جدا کنیم و به زندگی تحویل بدهیم تا با خود ببرد، زندگی هم به ما پیغامی از جنس بیداری و زنده شدن می دهد. اگر در حال قضاوت، مقاومت، واکنش و نپذیرفتن اتفاقات هستیم یعنی، قربانی همانیدگی‌ها شدیم اما اگر تسلیم باشیم و همانیدگی را بازی زندگی ببینیم و در آب رها کنیم، زندگی ما را به خودش تبدیل و زنده می کند.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۱

یا چو بانگِ رعدِ ایامِ بهار

باغ می‌یابد ازو چندین نگار

شناسایی کردن همانیدگی‌ها، کندن و در آب زندگی انداختن، رعد و برقی است که همراه خود باران و سپس آبادانی می‌آورد و زندگی درون و بیرون ما را از گل‌های زندگی شکوفا می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۲

یا چو بر درویش، ایامِ زکات

یا چو بر محبوس، پیغامِ نجات

صدای انداختن همانیدگی مثل درویشی است که می‌بیند برایش زکات آوردند و او را از گرسنگی نجات دادند، یا زندانی‌ای که برای او پیغام آزادی آوردند. برای ما هم وقتی همانیدگی و لذت‌های گذرای که فکر می‌کردیم زندگی در آنها است را انداختیم، پیغام آزادی، شادی و بی‌نیازی به چیزهای بیرونی را می‌شنویم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۳

چون دمِ رحمان بود کان از یمن

می‌رسد سوی محمد بی دهن

حتی بدون گفتن حرفی، همان طور که حضرت رسول صدای اوپس را از یمن می‌شنید، ما هم با پاک شدن از همانیدگی‌ها و عدم کردن مرکز، ارتعاش پاک زندگی را از درون، بیرون و همه‌جا می‌شنویم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۴



یا چو بوی احمدِ مُرسلِ بُود

کان به عاصی در شفاعت می‌رسد

کسانی مثل مولانا که به زندگی زنده شدند و بوی خدا را می‌دهند، از طریق قرین، می‌توانند روی ما اثر بگذارند و شفاعت ما را بکنند و به ما کمک کنند تا به زندگی زنده شویم. این در صورتی است که هرکسی خودش این را بخواهد و تسلیم باشد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۵

یا چو بوی یوسفِ خوبِ لطیف

می‌زند بر جانِ یعقوبِ نحیف

همان‌طور که حضرت یعقوب بوی یوسف را حس می‌کرد، ما هم با انداختن همانیدگی و پاک کردن خود از آلودگی‌هایی مثل، حرص و طمع برای داشتن و یا از دست ندادن چیزهای این جهانی مثل، شهرت، مال، هنر، نقش، اجسام، آدم‌ها یا باورها، بوی خدا را می‌فهمیم. زیرا دیگر از جنس جسم نیستیم و دوباره از جنس خدا و زندگی شده‌ایم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۶

فایده دیگر که هر خستی کزین

برگنم، آیم سویِ ماءِ معین

فایده دیگر کندن و انداختن هر اجر و همانیدگی و انداختن آن در آب زندگی، کوتاه کردن دیوار منیت و کوچک کردن من‌ذهنی و نزدیک شدن به زندگی است. و هرچه این دیوار کوتاه و کوچک شود، می‌بینیم کارهایی مثل عذرخواهی، کوتاه آمدن، پذیرفتن، یاد گرفتن، نظر و ایده ندادن، راهنمایی و نصیحت نکردن را به راحتی انجام می‌دهیم. می‌بینیم به جای می‌دانم و ادعا سر تا پا گوش هستیم و این است فایده ریختن دیوار منیت.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۷

کز کمی خشت، دیوار بلند

پست تر گردد بهر دفعه که کند

با شناسایی، کندن آجر همانیدگی و فضاگشایی، دیوار دردها، رنجها، ناامیدیها، ملامتها، غبطهها، مقایسهها، رقابتها، کوتاه و کوتاه می شود و روز به روز صدای شادی بی سبب، سکوت و سکون را بیشتر می شنویم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۸

پستی دیوار قریبی می شود

فصل او درمان وصلی می بود

هرچند که سخت باشد با درد هشیارانه هر دفعه، آجری از همانیدگی را شناسایی کرده و می اندازیم، تا دیوار منیت را کوتاه کنیم و به سمت خدا خم شویم، تا دردها به وسیله خدا محو و درمان شود. ولی اگر همانیدگی و درد را نگه داریم و به اشتباه و عاجز بودن اعتراف نکنیم و تسلیم نشویم، نمی توانیم خم شویم و وصل به زندگی و خدا شویم. بنابراین می جنگیم و شکست می خوریم و درد می کشیم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۹

سجده آمد کندن خشت لُزب

موجب قریبی که وَاَسْجُدْ وَاَقْتَرِبْ

همانیدگیها چسبنده هستند. با هشیاری مداومت و تعهد از برگشتن خودنمایی، خشم، حسادت، حرص و ولع، اعتیادها، قضاوتها، حرافیها و هر همانیدگی آگاه باشیم و با تسلیم و سجده و فضاگشایی اجازه ندهیم وارد مرکز ما بشوند تا با خدا و زندگی یکی باشیم و یکی بمانیم.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۱۰

تا که این دیوار، عالی‌گردن است

مانع این سر فرود آوردن است

تا وقتی دیوار منیت و همانیدگی‌ها بلند باشد، مانع سجده، تسلیم، پذیرش بی‌قیدوشرط اتفاقات و یکی شدن با زندگی است. پس باید یکی‌یکی آجرها را بکنیم و به خدا و زندگی زنده شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۱۱

سجده نتوان کرد بر آب حیات

تا نیابم زین تنِ خاکی نجات

ما تا وقتی به چیزهای این جهانی و دیوار همانیدگی‌ها چسبیده‌ایم، نمی‌توانیم سجده کنیم و با زندگی یکی شویم و از درد خلاص شویم. ما باید در روز، در هر لحظه تمرین کنیم، فضا باز کنیم و درد هشیاران‌های که از کندن یک همانیدگی موجب می‌شود را بکشیم، تا با صبر و پرهیز و شکر سکوت و سکون و بی‌واکنشی باشیم. و وقتی لحظه‌های ما با سکوت و سکون همراه باشد می‌بینیم زندگی ما و زندگی همه را خداوند پیش می‌برد و فکر و خرد و شادی بی‌سبب را خداوند به ما می‌دهد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۱۲

بر سر دیوار هر کو تشنه‌تر

زودتر بر می‌گند خشت و مدّ

ما تشنه خداوند هستیم و هرکسی این را فهمید، شروع به انداختن و کندن همانیدگی‌هایی می‌کند که، قبلاً از روی ناآگاهی فکر می‌کرد تشنه آن‌ها بوده و به خود می‌چسبانده و تبدیل به درد و دوری از خدا و کل زندگی می‌کرده.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۱۳

هر که عاشق تر بود بر بانگِ آب

او کلوخِ زفت تر کند از حجاب

هرچه بیشتر عاشق پیغام، خرد و افکار و شادی بی سببی که از آن فضای بی نهایت می شنویم باشیم، از کندن همانیدگی های سخت و بزرگ و فضاگشایی در اطراف اتفاقات دست بردار نیستیم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۱۴

او ز بانگِ آب، پُر می تا عنق

نشنود بیگانه جز بانگِ بلق

هنگامی که همانیدگی را از خود جدا می کنیم و رها می کنیم، تا گردن شاد و مست زندگی می شویم. و اگر از جنس جسم و شک و سؤال باشیم که، چه می شود؟ و چه نمی شود؟ اگر همانیدگی را بچسبیم و جدا نکنیم فقط صدای من ذهنی و درد را می شنویم. حالا از خودمان بپرسیم می خواهیم از جنس خدا و شادی بی سبب باشیم یا از جنس بیگانه، من ذهنی و درد؟

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۱۵

ای خُنک آن را که او ایامِ پیش

مُعْتَمَد دارد، گزارد وامِ خویش

ما بدهکار هستیم و این آجرهایی که از زندگی وام گرفته بودیم تا شناسایی کنیم و بیندازیم را باید پس بدهیم. حالا اگر در جوانی پس بدهیم خوش حسابی می کنیم و راحت تر پرداخت می کنیم و یا هر وقت که متوجه شدیم، فرصت را غنیمت بدانیم که، بدهکاریم و زودتر وام را پس بدهیم و از انباشته شدن و بیشتر شدن این آجرها خلاص شویم.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۱۶

اندر آن ایام کِشِ قدرت بُود

صَحّت و زورِ دل و قوّت بُود

در ایام جوانی همانیدگی‌ها کمتر است و دیوار جدا شدن از زندگی کوتاه‌تر، هنوز زندگی از جوان عبور می‌کند و قدرت برای انداختن و جدا شدن از همانیدگی و دریافت زندگی در هر چهار بعد بیشتر است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۱۷

و آن جوانی همچو باغِ سبز و تر

می‌رساند بی دریغی بار و بر

جوانی که فضاگشایی می‌کند زندگی در درون و بیرون او خیلی زود سبز و شاد و با صفا می‌شود. جوانی که فضاگشایی را شناخته باشد دردها بر او مسلط نمی‌شوند و توجه او را نمی‌دزدند، زیرا خداوند فکرهای او را باردار و زندگی او را در درون و بیرون پر از میوه می‌کند.

مولوی، مثنوی دفتر دوم، بیت ۱۲۱۸

چشمه‌هایِ قوّت و شهوت، روان

سبز می‌گردد زمین تن بدان

جوانی که فضاگشایی و تسلیم را بفهمد به راحتی می‌چسبد و به راحتی و با قدرت از همانیدگی جدا می‌شود و دردی که کشیده را هشیارانه قبول می‌کند تا از آن رد شود و تبدیل به زندگی و شادی بی سبب شود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۱۹



خانه معمور و سقفش بس بلند

معتدل ارکان و بی تخلیط و بند

جوان هنوز با همانیدگی‌ها سخت نشده و غرق من ذهنی نشده. جوان سقف خانه‌ای بلند دارد و همانیدگی‌ها خانه‌اش را پر نکردند و چهار بعد جسم، ذهن، احساسات و جان او هماهنگی را از دست ندادند اما اگر با دست روی دست گذاشتن و تسلیم نشدن همانیدگی‌ها را حمل کنیم، در چهار بعد ما درد و خرابی بیشتری جمع می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۲۰

پیش از آن که ایامِ پیری دررسد

گردنت بندد به حبلِ منِ مسد

تا دیر نشده مسئولیت کندن و ریختن آجرها و باز کردن طناب همانیدگی‌ها که گردن ما را به جهان بسته را بپذیر و قبول کن.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۲۱

خاکِ شوره گردد و ریزان و سُست

هرگز از شوره، نباتِ خوش نرُست

مرکزی که به وسیله همانیدگی‌های آفل و گذرا پر از درد شده و سست است، نمی‌تواند به شادی بی‌سبب و شکوفایی برسد، مگر آن‌که با شناسایی و انداختن آن‌ها درد هشیارانه را بکشیم و زمین مرکزمان را عدم و محکم کنیم و آماده شکوفا شدن باشیم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۲۲

آبِ زور و آبِ شهوت، مُنقطع



او ز خویش و دیگران نامُتَنَفِع

جوان به راحتی با دیگران و اجسام همانیده می شه و چون هنوز انعطاف دارد، می تواند راحت از همانیدگی با چیزهای این جهانی جدا شود. پس تا سخت و زمخت نشده ایم باید شروع به فضاگشایی و عدم کردن و عدم نگه داشتن مرکز کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۲۳

ابروان چون پالدم زیر آمده

چشم را نم آمده، تاری شده

وقتی ما همانیدگی ها را جمع می کنیم سنگینی آن ها هشیاری را از کار می اندازد و جلوی دید هشیاری را می گیرند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۲۴

از تشنج رو چو پشت سوسمار

رفته نطق و طعم و دندان ها ز کار

ما نباید فرصت فضاگشایی و زنده شدن به زندگی را عقب بیندازیم و فکر کنیم هنوز وقت هست و می توانیم فعلاً همانیده بشویم. نه، این ها خیال باطل است چون ممکنه در پیری توان این کار را نداشته باشیم و خیلی دیر بشود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۲۵

روز، بیگه، لاشه لنگ و ره دراز

کارگه ویران، عمل رفته ز ساز

با عقب انداختن تسلیم و فضاگشایی، یک دفعه می بینیم دیر شده و عمری نمانده، فضا را باز نکردیم و افکار را از مرکز عدم دریافت نکردیم تا راهی آغوش خداوند شویم.



مانند شخصی که تشنه و گرسنه در بیابانی از خانه دور شده و با خری گرسنه و لنگ بخواهد از بیابانی خشک به خانه برگردد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۲۶

بیخ‌های خوی بد محکم شده

قوت برگندن آن کم شده

پس ما با عادت کردن به دردهای همانیدگی‌ها ریشه‌های آن‌ها را در خود محکم و سخت می‌کنیم و در آخر می‌بینیم دیر شده و توان و قوتی برای کندن آن‌ها نداریم و قربانی من‌ذهنی شده‌ایم.

علی از تهران



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com